

بررسی تحولات صنعت جناس اشتقاق در متون ایرانی میانه غربی مانوی و سابقه آن در ادبیات هندوایرانی و ایرانی باستان

حسین مصطفوی کاشانی*

چکیده

یکی از صنایع ادبی بکار رفته در متون ودایی، ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی مانوی صنعت جناس اشتقاق است. جناس اشتقاق آوردن دو یا چند کلمه هم‌ریشه است. جناس شبه‌اشتقاق آوردن دو یا چند کلمه است که به دلیل داشتن حروف مشترک هم‌ریشه به نظر می‌رسند، در حالی که هم‌ریشه نیستند. نمونه‌های جناس اشتقاق در متون ایرانی باستان و میانه، از جهت شیوه ساخت قابل دسته‌بندی است. بکار بردن یک واژه واحد با دو پیشوند گوناگون، بکار بردن یک واژه واحد یکبار با پیشوند و یکبار بدون پیشوند، بکار بردن دو واژه هم‌ریشه با دو پیشوند گوناگون، بکار بردن دو واژه هم‌ریشه یکبار با پیشوند و یکبار بدون پیشوند و نیز بکار بردن واژه‌هایی دوجزئی به همراه واژه‌ای که با یکی از آن دو جزء هم‌ریشه است، از این شمارند. موارد دیگری از جناس اشتقاق هم در این متون بکار رفته‌اند. جناس شبه اشتقاق نیز در این متون بکار رفته است. در مواردی که در این متون جناس شبه اشتقاق بکار رفته، ممکن است نویسنده یا شاعر تصور کرده باشد که واژه‌هایی که بکار برده واقعاً هم‌ریشه‌اند و به زعم خود جناس اشتقاق بکار برده باشد. صنعت جناس اشتقاق و جناس شبه اشتقاق در ادبیات ایرانی دوران باستان و میانه و نو (فارسی دری) استمرار و توالی داشته است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات ایرانی باستان، ادبیات ایرانی میانه، جناس، جناس اشتقاق.

*دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبانهای باستانی ایران، دانشگاه تهران، تهران، ایران. hmk1368@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲



DOI: <https://doi.org/10.22034/aclr.2023.2011235.1085>

۱- مقدمه

در بلاغت فارسی جناس یا تجنیس «آن است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم جنس بیاورد که در ظاهر به یکدیگر شبیه، و در معنی مختلف باشند. دو کلمه متجانس را دو رکن جناس می‌گوییم» (همایی ۱۳۸۹: ۴۴). در بلاغت فرنگی این صنعت را paranomasia می‌خوانند (Abrams, 2009: 174؛ داد، ۱۳۸۵: ۱۸۴). این صنعت انواع گوناگونی دارد. در بلاغت فارسی، جناس اشتقاق، که آن را اقتضاب نیز می‌نامند، «آن است که در نظم یا نثر الفاظی را بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک ریشه مشتق شده باشند، مانند کلمات رسول، رسیل، رسایل و خواهان، خواهش، خواهند، یا از یک ماده مشتق نباشند، اما حروف آنها چندان شبیه و نزدیک به یکدیگر باشد که در ظاهر توهم اشتقاق شود، از قبیل الفاظ آستان، آستین و زمان، زمین و کمان، کمین و امثال آن.» (همایی، ۱۳۸۹: ۵۱).

نمونه‌هایی را از صنعت جناس اشتقاق و جناس شبه‌اشتقاق در ادب فارسی، به نقل از همایی (۱۳۸۹: ۵۱-۵۲)، ذکر می‌کنیم:

«در میان مالکان مملکت و والیان ولایت رسل و رسایل متبادل گردید.»

خدایگانا فرخنده مهرگان آمد ز باغ گشت به تحویل آفتاب احوال (منجیک).

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت (حافظ).

بر دیده من خندی کاینجا ز چه می‌گیرد خدندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان (خاقانی).

اگر ت بدره رساند همی به بدر منیر میادرت کن و خامش مباش چندینا (رودکی).

هرآنکه کجا آورد پارسی‌ها نماند همی با کسی پارسیایی (زینبی).

همی توختند و همی تاختند همی سوختند و همی ساختند (عنصری).

در بلاغت فرنگی سه مبحث بلاغی هست که می‌توان آنها را با صنعت جناس اشتقاق در بلاغت فارسی مربوط دانست:

صنعت paranomasia معادل «جناس» در بلاغت فارسی است و بر جناس اشتقاق هم اطلاق می‌شود (Abrams, 2009 : 295). اصطلاح فرنگی دیگر figure etimologica است و آن یکی از انواع جناس اشتقاق است که در آن مفعول جمله با فعل خود هم‌ریشه باشد (Gonda, 1959:

(273). در بلاغت فارسی این نوع جناس اشتقاق از موارد دیگر متمایز نشده است. البته نوع خاصی از آن را نه به عنوان یک صنعت بدیعی بلکه به عنوان یک مسئله دستوری تحت عنوان مفعول مطلق مطرح کرده‌اند (نک. مولایی، ۱۳۸۱). اصطلاح فرنگی دیگر polypton است و آن آوردن صرف‌های مختلف یک ماده اسمی یا فعلی است (Gonda, 1959: 285). صرف ماده‌های اسمی البته تنها در زبان‌های صرفی و نه در زبان‌های تحلیلی رخ می‌دهد و در زبان فارسی که یک زبان تحلیلی است موضوعیت ندارد. آوردن صرف‌های گوناگون یک ماده فعلی می‌تواند در زبان‌های تحلیلی هم رخ دهد و در ادب فارسی هم شاهد دارد. در بلاغت فارسی این نوع جناس اشتقاق را از انواع دیگر متمایز نکرده‌اند.

بنابراین رابطه این سه اصطلاح فرنگی با اصطلاح فارسی «جناس اشتقاق» را این گونه باید جمع‌بندی کرد:

۱) اصطلاح paronomasia اعم از جناس اشتقاق است و به جناس در معنای عام آن دلالت دارد.

۲) اصطلاح figure etimologica به نوعی خاص از جناس اشتقاق دلالت دارد که در بلاغت فارسی آن را از سایر گونه‌های این صنعت متمایز نکرده‌اند.

۳) اصطلاح polypton در نمونه‌هایی از آن که صرف‌های گوناگون یک ماده اسمی آمده باشد در زبان فارسی موضوعیت ندارد. اگر صرف‌های گوناگون یک ماده فعلی را آورده باشند، از مصادیق جناس اشتقاق در ادب فارسی است که البته آن را از انواع دیگر متمایز نکرده‌اند.

۲- پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش‌ها در شعر و ادبیات ایران پیش از اسلام درباره وزن این اشعار بوده است. در زمینه بلاغت، خندا به بررسی ویژگی‌های شعر هندی و به ویژه تشبیه در ادبیات سنسکریت پرداخته است (Gonda, 1949). خندا انواع تکرار در ودا را نیز مطالعه کرده است که این تکرارها شامل برخی شگردهای بلاغی مانند تکرار حروف، تکرار واژه‌های هم‌ریشه، تکرار آغاز عبارت و تکرار پایان عبارت نیز می‌شود. شاهد مثال‌های سنسکریت از خندا نیز نقل شده‌اند (Gonda, 1959).

هومباخ در ترجمه و شرح مفصلی که بر گاهان نوشته، بخشی را هم به بررسی ویژگی‌های شعر گاهانی اختصاص داده است (Humbach, 1991: 81).

وست و واتکینز با مقایسه تطبیقی ادبیات ملل هندواروپایی (با محوریت ادبیات سنسکریت و یونانی) کوشیده‌اند به بازسازی نظام بلاغی هندواروپاییان بپردازند. واتکینز شعر هندواروپایی را در سه سطح فرمول‌ها، وزن و سبک بررسی کرده که مورد سوم شامل شگردهای بلاغی است (Watkins, 1995). وست نیز به پژوهشی گسترده در شعر و اسطوره هندواروپایی پرداخته است. او در تعریفی عام، سخن ادبی را سخنی دانسته که از سخن عادی و روزمره فاصله بگیرد، و از ویژگی‌های آن کاربرد واژه‌های کهن (آرکاییک)، صفات تزئینی، صنایع ادبی و به هم ریختن ترتیب نحوی را یاد کرده است (West, 2007).

زادفسکی به وجود نمونه‌هایی فراوان از فهرست‌ها در ادبیات هندوایرانی پی برده است. این فهرست‌ها، شامل مجموعه گسترده‌ای از فهرست‌های کیهانی، اندامی، شماری، زمانی، مکانی، تباری، آیینی و ... می‌شوند و او حتی شگردهای بلاغی چون نغمه حروف یا تکرار واژه را هم تحت نام فهرست‌های زبانی قرار داده است. زادفسکی آمدن مکرر این فهرست‌ها را از ویژگی‌های بلاغی ادبیات هندوایرانی می‌داند (Sadovski, 2009).

مرحوم دکتر محسن ابوالقاسمی در کتاب *شعر در ایران پیش از اسلام* (۱۳۷۴) به اختصار به برخی از آرایه‌های ادبی در شعر ایران پیش از اسلام پرداخته است.

سکینه منصوری در کتاب *صنایع و فنون ادبی و آرایشی هنری در اوستا* (۱۳۷۸) به بدیع لفظی و از جمله صنعت جناس اشتقاق، در چند متن اوستایی پرداخته است.

عباس آذرانداز در رساله دکتری خویش تحت عنوان *زیبایی‌شناسی آثار منظوم سغدی، پارسی و پارتی در دوران میانه به بلاغت اشعار ایرانی میانه و به ویژه سرودهای مانوی پرداخته است*. او بیشتر به تشبیه و استعاره در متون مانوی تمرکز داشته است.

ابوالقاسم اسماعیل‌پور در کتاب *سرودهای روشنائی* (۱۳۸۶) به پژوهشی مفصل در شعر در ایران پیش از اسلام پرداخته و ضمن مرور نظرات گذشتگان درباره نوع وزن در این اشعار، ترجمه‌هایی از سرودهای ایران پیش از اسلام ارائه کرده است.

هیچ یک از منابع یادشده، به بررسی صنعت جناس اشتقاق در متون ایرانی باستان و میانه و تقسیم‌بندی و تحلیل آنها نپرداخته‌اند و سیر تحول و استمرار آن را در سه دوره زبان‌ها و ادبیات ایرانی بررسی نکرده‌اند. در این پژوهش کوشیده‌ایم نخست شواهد گوناگون این صنعت ادبی را در متون ودایی، ایرانی باستان و ایرانی میانه غربی استخراج کنیم، سپس با دسته‌بندی آنها انواع شگردهای نویسندگان و شاعران این متون را برای پدید آوردن جناس اشتقاق بررسی

بررسی تحولات صنعت جناس اشتقاق در متون ایرانی میانه غربی ... ۱۵۱

و تحلیل کنیم. سپس سیر استمرار و تغییر و تحول این صنعت را در ادبیات سه دوره زبان‌های ایرانی، باستان، میانه و نو، نشان دهیم.

۳- بخش اصلی پژوهش

صنعت جناس اشتقاق در متون ودایی، ایرانی باستان و ایرانی میانه بکار رفته و در ادبیات فارسی نیز کاربرد گسترده‌ای داشته است.

۳-۱- نمونه‌های ودایی

در نمونه‌های زیر فاعل و فعل جمله هم‌ریشه‌اند:

saṃnāmaḥ sām namantu

(AV.3.39.1).

کاش نمازگزاران نماز گزارند.

sām uṣā́ no vy ūchatu (AV.7.69.1).

کاش سعادت بر ما پرتو افکند.

در نمونه‌های زیر فعل جمله با واژه‌ای که در حالت بایی آمده هم‌ریشه است:

ā bhāti bhāsā́ (RV.7.10.1).

با روشنایی بتابد.

vayā́ id anyā́ bhúvanāni asya prá jāyante vīrúdhāś ca prajābhiḥ

(RV.2.35.8).

همچو شاخه‌های او (اپام نپات)، دیگر موجودات تکثیر شوند و گیاهان به زایش.

گاه آوردن یک واژه هم‌ریشه با فعل برای تأکید بر فعل است:

suhávehá havāmahe (RV.10.141.4).

فرامی‌خوانیم با فراخواندنی نیک.

در نمونه زیر واژه **varaṇó** که به معنای درخت است با فعل جمله ریشه یکسانی دارد:

varaṇó vārayātā́ ayám devó vánaśpátih

(AV.6.85.1).

از ورنو، ایزد درخت باید مراقبت کرد.

adhirājó rájasu rájayātai (AV.6.98.1).

همچو شاه شاهان شاهی کند.

۳-۲- نمونه‌های اوستایی

۳-۲-۱) در برخی نمونه‌ها، یک واژه با دو پیشوند متفاوت تکرار شده است:

aməmca vərəθraγnəmca āfrīnāmi

آمه و بهرام را آفرین می‌کنیم

duua apātāra duua nipātāra (Yt.14.45).	دو نگهبان را، دو پاسدار را.
haomō āuuistō aiβi.uuistō yā zaota	(بنابراین) اینها (=مزداپرستان) (نثارهایی را)
aiβica vaēḍaiiānte fracā yazānte (Yt.10.120).	تقدیم کنند و نثار کنند که زوت آن هوم پیشکش شده و تقدیم شده است. ^۱
kuua asti vərəθraynahe ahuraḍātahe nāma.azbāitiš kuua upa.stūitiš kuua ništūitiš (Yt.14.42).	کجاست جای به نام خواندن بهرام اهوره‌داده کجاست جای ستایش و نیایش او؟
fracarə nāma ahmi	پیشرو نام من است
aipicarə nāma ahmi (Yt.15.45).	پسرو نام من است.
ciθrā miθrahe fraiianā	خاندان‌ها دوستداران مهربانند
yasə.tam daxiiūm ācaraiti	آنگاه که او بر سرزمینشان نظر کند
yaθa hubərətō baraiti	با کسانی که با او نیک‌رفتارند مانند خودشان رفتار می‌کند
paθanā jafrā gaōiiaotē	دره‌های (آنان) برای چرا فراخ است
āaṭ huua pasu vīra	پس خدم و حشم آنها
vasō.xšaθrō fracaraite (Yt.10.112).	به میل خود پیش روند.
təm yazata	او را (بهرام را) را ستود
yō ašauua zaraθuštrō	زردشت اشون
vərəθraynahe paiti manahi	به اندیشه پیروزمند
vərəθraynahe paiti vacahi	به سخن پیروزمند
vərəθraynahe paiti śiiaōθne	به کردار پیروزمند
vərəθraynahe paiti frauuāke	به خطاب پیروزمند
vərəθraynahe paiti pāitiuuāke (Y.14.28).	به پاسخ پیروزمند.

۳-۲) در برخی نمونه‌ها، دو واژه هم‌ریشه با پیشوندهای متفاوت آمده‌اند:

۱. برای ترجمه‌های شواهد مهریشت نک Gershevich, 1967.

yaθa vaēm **humanəḥhō** چنانکه ما نیک‌اندیش
framanəḥhasca uruuāzəmna **haomanəḥhimna** شاد و مسرور و پر امید
vanāma vīspəḥ harəθā (Yt.10.34). چیره شویم بر همه دشمنان.

auua pairi iməḥ zəḥ **jasat** (بانگ هوم) بر پیرامون این زمین فرود آمد
vījasāt vīspāiš auui karšuuəḥn yāiš hapta در هفت کشور پراکنده شد.
(Yt.10.89).

yeḥhe darəyāciḥ bāzauua او (مهر) که بازوان بلندش
fragrəβəḥti miθō.aojanḥhō گرفتار می‌کنند پیمان‌شکن را
yaḥciḥ ušastaire hiḥduuō **āgəuruuāiieite** (پیمان‌شکن) حتی اگر در رود شرقی
(Yt.10.104). (است) گرفتار شود.

۳-۲-۳) در برخی نمونه‌ها، یک واژه، یکبار با پیشوند و یکبار بدون پیشوند به کار رفته است:
kana θβəḥn yasna **yazāne** با چه ستایشی تو را بستاییم؟
kana yasna **frāiiazāne** (Yt.5.90=Yt.15.54). با چه ستایشی تو را پرستش کنم؟
(مولایی، ۱۳۹۲: ۱۱۴)

ana məḥn yasna **yazaēḥša** با این ستایش مرا بستای
ana yasna **frāiiazāne** (Yt.5.91). (مولایی، ۱۳۹۲: ۱۱۵) با این ستایش پرستش کن.

ušta bā yim **hacahi** (ای ارد) خوشا آنکه تو همراهی‌اش می‌کنی
uta məḥn **upaḥhacahi** (Yt.17.7). و مرا همراهی می‌کنی.

۴-۲-۳) در برخی نمونه‌ها، دو واژه هم‌ریشه، یکبار با پیشوند و یکبار بدون پیشوند به کار رفته
اند:

yeḥhe hazəḥrəḥn yaoxštinəḥn به او (به مهر) هزار ادراک
fradaθat ahurō mazdā عطا کرده است اهوره‌مزدا
baēuuarə dōiθranəḥn vīdōiθre (Yt.10.82). (و) ده‌هزار چشم برای دیدن اطراف.

yim **baraḥt** kauua vīštāspō (آن گرز) که حمل کرد کی گشتاسب
arəna haēnaiiā caēḥəmno در حال پادافره کردن سپاه دشمن

- tā auuāda drujəm **nizbarāt** (سوشانس) با آن (گرز) دروج را برآند
aṣahe haca gaēθābiiō (Yt.19. 93). از جهان اشه.
- aṣəm **staoiti frastauuanō** اشه را بستاید، در حال ستایش
humataca hūxtaca huuarštaca (HN.1.7). با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک.
- ۳-۲-۵) در نمونه‌های زیر، واژه یا واژه‌هایی دوجزئی آمده‌اند و واژه‌ای هم‌ریشه با یکی از آن دو جزء به‌کار رفته است:
- hiiat daēnā (زمانی که (مردمان) دئناهای (خود) را
vahištē yūjēn mīzdē به بهترین پاداش بپیوندند
aṣā.yuxtā با (کرداری) که آنها را به واسطه اشه به هم پیوند داده است
yāhī dējāmāspā (Y.49.9). در تقسیم کردن (نیکی‌ها)، ای جاماسب.
- yō **arəzəm fraṣāuuaiieiti** او (مهر) نبرد را بیاشورد
yō arəze paiti hištaiti او به جنگ ایستد
yō arəze paiti hištāmnō او در حالی که به جنگ ایستاده است
frā rasmanō scaṇḍaiieiti صفوف (دشمن) را درهم شکند
yaozənti vīspe karanō برآشوبد همه کرانه‌های
rasmanō **arəzō.ṣūtahe** (Yt.10.36). صفوف آشورده از جنگ.
- yazata zaota āsu.yasnō ستایش کرد (هوم، آن) روحانی سریع در ستایش
bərəzi.gāθrō bərəzata vaca بلندآواز به آواز بلند
zaota ahurāi mazdāi به عنوان روحانی اهوره‌مزدا
zaota aməṣanəm spəntanəm به عنوان روحانی امشاسپندان.
(Yt.10.89).
- nōiṭ mašiiō gaēθiiō stē هیچ مردی در جهان مادی
aojō **surunaoti gaoṣaiṣe** با دو گوشش به آن قدرت نمی‌شنود
yaṭa miθrasciṭ mainiiuuō که مهر مینوی
sruṭ.gaoṣō hazanra.yaoxštiš (Yt.10.107). شناگوش هزار ادراک.

yō **daēnō.disō daēnaiiāi** او (سروش) نمایانگر دین است برای دین
ahmāi **daēnaṃ daēsaiiaṭ** برای او دین را نمایان کرد
ahurō mazdā aṣauua (Yt.11.14). اهوره‌مزدای اشون.

haomō təmcit̄ yim kərəsānīm هوم آن کرسانی را
apa **xšaθrəm** nišādaiiaṭ از شهریاری خلع کرد
yō raosta **xšaθrō.kāmiia** (Y9.24). که نالید در طلب شهریاری.

āsu.xṣuuāēβəm **xṣuuiβi.vāzəm** (تشتیر را می‌ستاییم)، شتابان تیزپرواز را
yō auuauuaṭ **xṣuuāēβō vazaiṭ** که تند پرواز می‌کند
auui zraiiō vourukaṣəm بر دریای فراخکرد
yaθa tiγriš mainiiauuasā مانند تیر مینورفتاری
yim aṇhaṭ ərəxšō xṣuuiβi.iṣuš (Yt.8.37). که آرش شیواتیر انداخت.

۳-۲-۶) نمونه‌های دیگر:

nōiṭ mōi **vāstā** xṣmaṭ aniiō نه من شبانی دارم جز شما
aθā mōi saṣtā vohū **vāstriiā** (Y.29.1). پس پدیدار شوید بر من با شبانی نیک.

nōiṭ **ərəžjiiōi frajiiāitiš** برای آنکه درست زندگی می‌کند، امیدی نیست
nōiṭ fṣuiientē drəguuasū pairī و نه برای شبان در میان دروندان.
(Y.29.5).

spəntəm aṭ θβā می‌اندیشم که تو مقدسی،
mazdā mēnḡhī ahurā ای مزدا اهوره،
hiiṭ mā vohū آنگاه که او با اندیشه نیک
pairī.jasaṭ **manaṇhā** (Y.43.7). به سوی من آمد.

humatanṃ hūxtanṃ huuarštaṃ/ iiaḍacā aniiḍacā/ **vərəziiamnanṃcā**
vāuuərəzananṃcā/ mahī aibi.jarətārō/ naēnaēstārō yaθənā vohunṃ mahī
(Y.35.2).

ما خوشامدگوبان اندیشه‌های نیک، گفتارهای نیک و کردارهای نیک هستیم که این جا و جای
دیگر انجام داده می‌شوند و انجام داده شده‌اند، زیرا ما نکوهش‌کنندگان خوبی‌ها (چیزهای
خوب) نیستیم (میرفخرایی، ۱۳۸۲: ۴۳).

nī aṅtarə zaṃ asmanəmca	(اگر یاری فروشی‌ها نبود) از (آن) دو مینو،
drujā maniuuā hazdiiāt	دروغ اندر دو جهان جای گرفتی؛
nī aṅtarə zaṃ asmanəmca	از (آن) دو مینو،
drujā maniuuā vaoniiāt	دروغ اندر زمین و آسمان غلبه کردی؛
nōiṭ pascaēta vanō vaṅtāi	آنگاه غالب به مغلوب
upa.daiiāt aṅrō mainiiuš	تن در نادادی، انگره‌مینو
spəṅtāi mainiiuue (Yt.13.13).	به سپندمینو (نک. مولایی، ۱۳۹۲: ۹۲).
tūm aēšāṃ t̥bišiiatam	تو دشمنی دشمنان را
tūm aēšāṃ t̥baēšāṅuhataṃ	تو دشمنی زیانکاران را
t̥baēšā sciṇdaiiehi	در هم شکنی،
sciṇdaiia ašauuajanō	در هم شکن کشندگان اشونان را،
huuaspō ahi hurāṅiio	نیکاسب هستی و نیک‌گردونه،
zauuanō.suua ahi sūrō (Yt.10.76).	سودرسانی چو خوانندت و نیرومند.
mərəṅcaite vīspāṃ daiṅhaom	نابود کند همه کشور را،
mairiiō miṅrō.druxš spitama	مرد پست پیمان‌شکن، ای سپیتمان.
yaṅa satəm kaiiaḍaṅam.	به اندازه صد تاریک‌اندیش
auuauuaṭ ašauua.jaciṭ	اشون‌کش است.
miṅrəm mā janiia spitama	پیمان‌مشکن، ای سپیتمان،
mā yim druuaṭaṭ pərəsāṅhe	نه آن که با دروند بستی،
mā yim xvādaēnāt ašaonaṭ	نه آن که با بهدین مؤمن
uuaiiā zī asti miṅrō druuaṭaēca ašaonaēca	زیرا هر دو پیمان است، هم برای
(Yt.10.2).	اشون هم برای دروند.

واژه ašavaja صفت است در حالت نهادی مفرد مذکر از ستاک -ašava.jan. جزء دوم این واژه ریشه -jan است. janiia فعل تمنایی دوم شخص مفرد است از ریشه -jan. ضمن اینکه ریشه jan در واژه ašauua.jaciṭ به معنای «گشتن» و در فعل janiia به معنای «شکستن (پیمان)» است.

huzāmitō zīzanəṅti (Yt.13.15). (زنان) نیک‌زاینده می‌زایند.

ama ahmi amauuastēmō به نیرو، نیرومندترین هستم
vərəθra ahmi vərəθrauuastēmō (Yt.14.3). به پیروزی، پیروزمندترین هستم.

در نمونهٔ زیر، یک صفت عالی به همراه صورت مطلق آن آمده است:

təm amauuəntəm yazatəm این ایزد نیرومند (و) پر قدرت را،
sūrəm dāmōhu səuuištəm که در (جهان) آفریدگان نیرومندترین است،
miθrəm yazāi zaoθrābiiō (Yt.10.6). مهر را، با زوهرها خواهم ستود.

در نمونهٔ زیر، یک صفت مطلق در حالت مضاف‌الیهی مفرد آمده و صورت عالی آن صفت، مضاف است:

yaṭ ās mašiiānəm vərəθrauuānəm (فریدون فره را گرفت)، که شد در میان
مردمان

vərəθrauuastēmō ainiō zaraθuštrāt پیروزمندترین پیروزمندان، جز زردشت.
(Yt.19.36).

āaṭ frašūsaṭ zaraθuštra arəduuī sūra anāhita ...auuaṭ manəḡha mainimna:
kō maḡm stauuāṭ kō yazāite (Yt.5.7).

آن گاه فراز رفت اردویسور ناهید ای زردشت... با اندیشه‌اش این چنین اندیشنده: که مرا بستاید،
که مرا بپرستد؟

۳-۳- نمونه‌های مانوی

۳-۳-۱) در برخی نمونه‌ها دو واژهٔ هم‌ریشه در کنار هم یا با فاصلهٔ کم آمده‌اند که باعث تکرار حروف می‌شود.

در سه نمونهٔ زیر، واژه‌هایی آمده که بازماندهٔ یک مادهٔ اسمی واحد در ایرانی باستان، یکی با پیشوند و یکی بدون پیشوند هستند:

ud pad was anjīwagīft 0 و با رهایی بسیار

uxāsād bawēnd سست شود

harw band padβand 0 هر بند (و) پیوند

ud nixumban cē bandistān (AR.1.a.1) و پوشش بندستان.

mas awar āsāh 0 نزدیکتر بیا،
 pad šadīft abē zarīg به شادی بی‌زاری،
 ud **huārām** ma sayāh 0 و آرام میاسا،
 pad maranēn **ārām** (AR.7.6). به آرامگاه مرگ.

āfrīd ud istāwād bawāh im **zāwar henzāwar**, bay rōšan ud kirbakkar, mard
 īspurrīg (cu.17: 155).
 آفرین‌شده و ستوده باد این نیروی نیرومند، بغ روشن و ثوابکار، انسان کامل.

در نمونهٔ زیر، واژه‌های āšift و paššift بازماندهٔ یک مادهٔ مضارع در ایرانی باستان، با دو پیشوند
 مختلف هستند.

ud **āšift** ud **paššift** 0 آشفته و پرتلاطم شد،
 cawāyōn zrēh pad warm چون دریا با موج
 ud dard amwašt 0 و درد انباشته شد
 kū man γrīw wigānēnd (AR.1.13). تا نفسم را نابود کنند.

gōnyāg ast tu **karišn**, ud wiδbayāg im tu **kirdagān** (bk.1: 117-118).
 زیباست رخسارت و بزرگ است این کردارهای تو.

ud tu ay man **friyān** 0 و تویی محبوبم،
 ud handām **frihīft**. محبت اندام‌هایم،
 ud nar manohmed 0 و دلیرانه اندیشه،
 man handām cihrag (AR.6.53). و اندام (و) چهرهٔ من.

ud **izwardēnd** 0 و بازگردند
 dēwān hāmcihrag. دیوان هم‌سرشت
 pad harw zēndān 0 به هر زندان
 ud maran **izwardišn** (AR.8.11). و جولانگاه مرگ.

مادهٔ مضارع **izward-** یکبار در صرف سوم‌شخص جمع و یکبار در اسم مصدر **izwardišn** به
 کار رفته، بنابراین این نمونه مطابق دسته‌بندی بلاغت فرنگی مصداق polypton است.

harw kē abar hawīn zamīg 0 هر که بر زمین آنها

sanēd ud zānēd بر آید و داند
istāwēd pad haw dīdan 0 رخسار او را ستاید،
istāwādag ud kirbakkar (H.1.48). ستوده و نیکوکار.

u-m kē sānāh 0 و که مرا بر گشود،
ō im **šādžan** šahr به آن شاد شهر
kū-m bawāh **šādift** 0 که مرا بود شادی،
aḏ hamag mānendān (H.5.c.4). با همه مقیمان.

tu pidar, تو پدر،
pattāb cē harwīn pattāb, پرتو هر پرتو(ی)،
cē harwīn **pattāb rōšanān**, زیرا پرتو هر روشنی
až tu **tābād wirōšanād** (Durkin- از تو تابد و روشنی دهد.
Meisterernst & Morano, 2010: 159).

در این نمونه، افزون بر جناس اشتقاق، میان دو واژه **cē** (کسرۀ اضافه) و **cē** (زیرا) جناس تام وجود دارد.

ud pad tu bast dēdēm 0 (ای نفس)، به وسیله تو بسته شد دیهیم،
ō harwīn dušmanīn به همه دشمنان،
ud būd āgas ud **padixšāhād** 0 و آشکار شد و پادشاهی کرد،
pad žamanīn **axšēndift** (AR.6.56). در ساعات ستمگری.

rōšan hē ī az šahr ī **rōšanān**, (تو) روشنی از شهر روشنان،
kē-t abrōxt, که (پدر بزرگی) تو را افروخت،
nišān ī **rōšanī**, (چو) نشان روشنی،

ī xwad wāxš istāyīdag andar dil ī که خود روح ستوده است در دل سعادت‌مندان.
farroxīdārān (cd.4: 135).

drīst awar, **naxwēn** ud **naxwarīg naxwistēn** (bu.3: 125).

خوش آمدی، ای نخست و نخست‌زاده نخستین!

تکرار سه واژه هم‌ریشه به صورت پیاپی، آشکارا عمد بلاغی و به نیت ایجاد جناس اشتقاق است.

ō tu istāyām yišō-ā. تو را بستاییم ای عیسی،
 ō tu āfurām, mānī. تو را آفرین کنیم، ای مانی.
rōšan rōzāg rōz būd, روزِ رخشان روشن شد،
rōšan rōzāg rōz būd, روزِ رخشان روشن شد،
 xwadāy Mānī agrāw nām-ā (cu.10: 154). ای خداوندگار مانی، ای پرآوازه.
 تکرار سه واژه هم‌ریشه به صورتِ پیاپی آشکارا عمد بلاغی است. ضمن اینکه جمله دوبار تکرار شده است.

āmād **drōdīgar,** آمد سلامت‌بخش،
drōdēnāg ī hamāg dēn (cu.41: 159). سعادت‌بخش همهٔ دین.

ōh **dōšist** ud **dōšārmīgar,** ای محبوب، ای دوستدار،
 amāh tu, šahr ī nōg, ما تو را، ای مُلک نو،
 dīd hē, u-mān pad tu pahibust, دیدیم و تو را آرزو کردیم،
 ī hamāg **dōšārmīh.** ای سراسر محبت.
 u-mān tu, xwadāy ī **dōšārmīgar,** و ما تو را، ای خدای دوستدار،
 dīd hē madrām (bt.3-4: 124). شاد دیدیم.

mehmān yazdān zādag **niwāžēd** ō āxwaran bayānīg. **niwāgīft** ispinj wirāzēd
 (ax.2: 107).

مهمان یزدان‌زاده را نوازید به ضیافت بغانه. اقامتگاه درخور آماده کنید.

widārēnd(ē) 0 ... کاش گذرانند
 wisp zōnos wimand. (از) مرز همهٔ نواحی
 ... **pahrag** 0 دیده‌بانی
 ud **pahragbān** amanūd (AR.3.b.2). و دیده‌بانان همیار.
 ud ō tu friyān 0 و به تو ای محبوب،
 man nisāg **cihrag hucihrift,** نیک‌چهری درخشان چهرم،
 až hawīn izwāyān 0 از آنان راه بنمایم،
 ud až harwīn zēndān (AR.6.42). و از آن زندانها.

بررسی تحولات صنعت جناس اشتقاق در متون ایرانی میانه غربی ... ۱۶۱

ud harwīn **bōdistān** 0 **fraβōyēnd** kū ... و همه بوستان‌ها بو پراکنند که...
(H.1.38).

در نمونه‌های زیر واژه‌های هم‌ریشه با واژه zōr بکار رفته‌اند:

zōrmand zāwar, ای نیروی نیرومند،
žīr ud frazānag, ای حکیم و فرزانه،
harw bayān rōšanān, همه بغان روشنی،
tu rād ... (av.1: 106). برای تو... .

nōg zōr ud nōg frayādīšn az **zōr ī zōrmand**, nōg āfrīn ud nōg istāyišn az
wahman šahriyār (cr.12: 151).

(آید) نیروی نو و یاری نو از نیروی نیرومند، آفرین نو و ستایش نو از بهمن شهریار.

در نمونه‌های زیر دو واژه sarhang و sar پشت سر هم آمده‌اند:

tu hē **sar ud sarhang**, gāhdār ī nēw تویی سر و سرهنگ، اورنگ‌دار دلیر.
(cm.2: 144).

ud istāyēm ō tu, بستاییم تو را،
sārār ī huḵadag, سالار نیک‌بخت،
rāyēnāg-mān ī pad friyī, راهبر ما به عشق،
u-mān **sar ud sarhang** ī nēw, و سر و سرهنگ دلیر ما،
pid ī frihrōd, پدر مهربان،
u-mān mād ī dōšārmīgar (cr.2: 149). و مادر مهربان ما.

u-m **dīd** kū būd tārīg 0 و دیدم که تاریک بود،
ud rōšan andar nest و روشنی اندر آن نیست.
durcihr pad dīdan 0 بدچهر به رخسار،
ud sēzdēn pad **cihrag** (AR.8.12). و هراس‌آور به چهره.

ud az āyad hēm 0 و من آمدم،
kū až **bazakkar** bōžān, تا از بزه‌گران برهانم
až dard **karān** društ 0 از درد برهانم
ud tu zird **karān** šādīft (AR.6.64) و دل تو را شادی فراهم کنم.

frawašt pad warž bayānīg, (مانی) پر کشید به اعجاز الهی،
 čawāyōn wirōž tirγ ud dīdan مانند آذرخش تندرو و شهابی درخشان و پرشتاب،
 nisāg niδfurdag, به راه روشن کهکشانی،
 ō bāmistūn šībah rōšn, و گردونه ماه،
 ud māh wardyūn, انجمن بغانه.
amwardan bayānīg (p.1 : 74).

istūd ud istāyihēd kanīgrōšan, ستوده شده و ستاییده شود دوشیزه روشنی،
 sar ī wispān wihīhān (c.1: 32). سرچشمه همه حکمت‌ها.

u-šān pad padixšar dārēnd, čōn kē **xwēš xwadāwan** ud **xwadāy** dārēh, ud
 tirsēnd framān īg awēšān widārādan, ud ō ēn nihuftagīhān ud wuzurgīhān
 wihurīdan, ī-šān pad wisp zamān aziš ašnawēnd (u.2: 55).

آنها را بزرگ دارند، مانند کسی که خداوند و خداوندگار خویش را (بزرگ) دارد، و بترسند از
 عمل نکردن به فرمان آنها، و از تحریف کردن این رازها و بزرگی‌ها که همواره از آنان شنوند.

۳-۳-۲) در مواردی واژه‌های هم‌ریشه در یک بند نیامده‌اند، بلکه در بندهای پیاپی دیده
 می‌شوند. در این موارد به دلیل فاصله این واژه‌ها نمی‌توان از جناس اشتقاق سخن گفت، اما
 آشکارا قصد ادبی در کار بوده تا با تکرار واژه‌های هم‌ریشه در بندهای پیاپی ارتباطی میان آن
 بندها ایجاد کنند.

mas awar āsāh 0 نزدیکتر بیا،
 pad šadīft abē zarīg به شادی بی‌زاری،
 ud huārām **sayāh** 0 و آرام میاسا،
 pad maranēn ārām. به آرامگاه مرگ.
 ma **izwardāh** ud wēnāh 0 بازمگرد و مبین،
 tanbārēn cihrag چهره تن‌ها را
 cē **sayēnd** pad dižwār 0 که آسایند به دشواری.
 hawīn aδ šīrgāmagān. با دوستانشان
 ud winōh **izwardēnd** 0 و مبین که باز می‌گردند،
 pad harwīn āžōn به هر باززایی

ud pad harwīn hawān 0	و به هر رنج،
ud tāmādag zēndān (AR.7.6-8).	و زندان‌های خفقان‌آور.
ud paryābēd ispāw 0	و در برگیرد هراس،
ādur ud abnās	آتش و ویرانی
ō hawīn harwīn 0	همه آنان را
kē pad hō mānēnd .	که در آن مقیم‌اند
ud abnasēd burzwār 0	و ویران شود بلندا،
aḏ harwīn mānistān	با همه مانستان‌ها.
ud harw asmān 0	و همه آسمان‌ها،
kafēnd nigūsār ō žarf (AR.7.19-20).	فرو افتند به ژرفا.
angad rōšanān 0	ای محبوب روشنان دارا،
friyānag pad āxšaḏ	به بخشایش
dah-om zāwar ud hufrayād 0	نیرو و یاری‌ام ده،
pad harwīn dāhwān.	به همه پاداش.
ō man γrīw xwadāy 0	به نفس من ای خدا،
winārāh u-m padwāžah	سامان ده و پاسخ گو
u-m hufrayādāh 0	و یاری‌ام کن
maḏyān dušmanīn (AR.1.1-2).	در میان دشمنان.
ud man γrīw tirsād 0	و نفس من ترسید،
až hawīn cihrag dīdan	از دیدن چهره آنان
cē būd āgas 0	که آشکار شدند
pad hawīn tištift .	به هراسناکیشان.
cē harwīn durcihr 0	که همه بدچهرند،
ud tištēn až....	و هراسناک از ... ،
ud mardōhm cihrag 0	و چهره مردم (انسان)
nēst pad hawīn tanbār (AR.1.16-17).	نیست به تن ایشان.

ud harwīn dēwān 0	و همه دیوان،
axšendān dēbahragān	جباران خشمگین
padyrift hēm pad tars 0	گرفتند مرا به ترس،
ud parmāwād pad anjūgīft.	و به هراس افگندند مرا به رنج.
ud amwašt hawīn dēbahr 0	و انباشته شد خشمشان،
cawāyon zrēh ādurēn	چون دریای آتشین،
ud padrāšt warm hāwendag 0	و برخاست امواج جوشان،
kū ō man niyōhēnd (AR.1.18.19).	تا مرا در بگیرند.
ud istānān pad zāwar 0	و ستانم به نیرو،
ud niyundān pad frihīft.	و در آغوش کشم با عشق
ud wāyān ō padišt 0	و راه نمایم به مقام،
ō wiyāg āfrīdg.	به جایی آفرین شده.
ud hō pidar aryāw 0	و آن پدر ارجمند را،
yāwēdān tu nimāyān	جاودان به تو نمایانم
ud pad pawāg pādbārag 0	و به جامه پاک
parwān idwāyān (AR.6.67-68).	به پیشگاهش راه نمایم.

۳-۳ (۳-۳) مواردی که فاعل و فعل جمله هم‌ریشه‌اند:

ud čōn **nigārgar** kē pad xwēš nēzumānīh, az rang ī gōnag-gōnag pahikar **nigārēd** (y.54: 76).

و مانند نگارگری است که با مهارت خویش از رنگ(های) گوناگون پیکر نگارد.

tu tu ay, **rōdwar** šahrδār, تو، تویی شهریار مهربان،
abar man-iž **rōd** ud āmužd kar (bk.2:118). بر من نیز مهربانی و آمرزش کن.

در اینجا صفتی که به فاعل جمله نسبت داده شده با فعل جمله هم‌ریشه است.

ēnak, āyēd **rōzēnāg** ī dilān, اینک آید روشنگر دلان،
bazmag ī **rōšan**, چراغ روشن،
kē tāriḡān xwad **rōzēnēd** (cl.1: 142). که ظلمات را خود روشن کند.

āyānd az senān **āyāgān**, آیند از سه تنی که خواهند آمد،
zīwēnāgān ī-mān gyān (cp.1: 147). زندگی بخشان جانمان.

u-mān abaxšāyišn ud **dōšāram** abar kun, بر ما بخشایش و محبت کن،
xwābar ī hamāg **dōšāramih**, ای مهربان سراسر محبت،
u-mān hammis wišōbāgān ma hangār و ما را همدست آشوبگران ندان.
(bt.3: 124).

در این مورد در صفتی که به فاعل نسبت داده شده، واژه‌ای هم‌ریشه با فعل جمله آمده است. از «مهربان سراسر محبت» تقاضا می‌شود که «محبت» کند.

āmužd abar amah rōšān, ما را بیامرز ای روشنی،
āmuždgar ud axšādag (M.N.276). ای آمرزیدار و بخشایشگر.

۳-۳-۴) نمونه‌هایی از جناس شبه اشتقاق در ادب مانوی:

frēštag ō ardāw pad **andarwāz wāst** (e.1: 34). رسول (مانی)، صدیق را به هوا برد.
wāst از ریشه *OIr. vad- به معنای «راهنمایی کردن» است. wāz در جزء دوم واژه
andarwāz از ریشه *OIr. waz- به معنای «حرکت کردن، وزیدن» است. اما به دلیل شباهت
تلفظ ممکن است هم‌ریشه به نظر برسند.

kādūš kādūš ō tu wuzurgīft, قدوس قدوس بر بزرگی تو،
wisp dīdan abardom, برترین همه رخسارها.
hužihrīft **nisāgēn** čē **anāsāg** (ag.4: 92). ای زیبایی درخشان بی‌شمار.

hawīn pusag zargōn 0 تاج گل سرسبز آنها (بهشتیان)،
yāwēdān nē wimēsēd/ جاودانه نخوشد
ud amyāstag pad **nisāgift** 0 پیوسته با درخشش،
pad **anāsāg** gōnag (H.1.22). به رنگ‌های بیشمار.
شباهت دو نمونه اخیر قابل توجه است.

nisāžēd grīw ō pawāžišn, نفس را آماده تطهیر کنید،
ud im **rāz rāšt** šōž dārēd (ax.3: 108). و این راز راست مقدس را نگه دارید.
rāšt از ریشه *OIr. rād- و به معنای «آماده کردن» است. rāz از rāzan- اوستایی است.

tābād pad man wilāstīft, تابید بر من پاکی،
 wišmid kird ō **man mānag** (cv.9: 161). شادمان کرد اندیشه‌ام را.
 OIr. *¹man- ریشهٔ mānag از ریشهٔ OIr. *¹man- آمده است. man ضمیر اول شخص مفرد است و از OP.manā آمده است. man به معنای «اندیشیدن» است.

abāž āsāh, pad **man mānāh** (cv.16: 161). برگرد، به نزدم بمان.
 man ضمیر شخصی اول شخص مفرد است و از OP.manā آمده. māt- از ریشهٔ OIr. *²man- به معنای «ماندن، صبر کردن» است.
 این مورد و نمونهٔ پیشین (که در بندهای ۹ و ۱۶ یک متن آمده‌اند) آشکارا به هم ارتباط دارند و تکرار جناس شبه‌اشتقاق (و البته نغمهٔ حروف) با استفاده از ضمیر شخصی man و ریشه‌های مختلف OIr. *²man- عمدی است. جالب اینکه مشابه این جناس شبه‌اشتقاق در متن فارسی میانهٔ زردشتی بُندَه‌شَن (bun-dahišn) نیز آمده است:

ayāb **mān mānāg**, ī harw tis andar **mānēd** (Pakzad 2005: 1.a.7).

یا بمانند خانه‌ای که هرچیز در (آن) بماند (بندهش، ۱۳۶۹: ۴۰).

واژهٔ mān بازماندهٔ dāmāna- اوستایی است. واژهٔ mānāg از ریشهٔ اسمی OIr. *¹mana- به معنای «هیئت ظاهری» (یا از ریشهٔ OIr. mān- به معنای «شباهت داشتن») است. مادهٔ مضارع mān- از ریشهٔ OIr. *²man- به معنای «ماندن، صبر کردن» است. باید توجه داشت از نظر نویسندهٔ متن میان این واژه‌ها جناس اشتقاق (و نه شبه‌اشتقاق) وجود داشته، زیرا نویسنده بنا بر اشتقاق عامیانه این واژه‌ها را هم‌ریشه می‌پنداشته است.

۴- نتیجه‌گیری

صنعت جناس اشتقاق در متون ودایی، ایرانی باستان و ایرانی میانه بکار رفته است و در ادبیات فارسی نیز رایج بوده است. در بلاغت فرنگی، سه صنعت ادبی با جناس اشتقاق در ادبیات فارسی مرتبطند. یکی از آنها صنعت paranomasia است که معادل جناس به معنای آن در ادب فارسی است و جناس اشتقاق را هم در بر می‌گیرد. دیگر figure etimologica است و آن نوعی از جناس اشتقاق است که در آن مفعول جمله با فعل خود هم‌ریشه است. سوم polypton است و آن آوردن صرف‌های مختلف یک مادهٔ اسمی یا فعلی است. صرف ماده‌های

اسمی البته تنها در زبان‌های صرفی و نه در زبان‌های تحلیلی رخ می‌دهد و در زبان‌های فارسی میانه و فارسی که زبان‌های تحلیلی‌اند، موضوعیت ندارد. آوردن صرف‌های گوناگون یک ماده فعلی می‌تواند در زبان‌های تحلیلی هم رخ دهد و در ادب فارسی هم شاهد دارد. نمونه‌های جناس اشتقاق در متون ایرانی باستان و میانه، از جهت شیوه ساخت قابل دسته بندی است. از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بکار بردن یک واژه واحد با دو پیشوند گوناگون، بکار بردن یک واژه واحد یکبار با پیشوند و یکبار بدون پیشوند، بکار بردن دو واژه هم‌ریشه با دو پیشوند گوناگون، بکار بردن دو واژه هم‌ریشه یکبار با پیشوند و یکبار بدون پیشوند و نیز بکار بردن واژه‌هایی دوجزئی به همراه واژه‌ای که با یکی از آن دو جز هم‌ریشه است. صنعت جناس اشتقاق در ادبیات ایرانی دوران باستان و میانه و نو (فارسی دری) استمرار و توالی داشته است.

کتابنامه

- آذرانداز، ع. (۱۳۹۱). *زیبایی‌شناسی آثار منظوم سغدی، پارسی و پارتی در دوران میانه*. پایان‌نامه دکتري. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابوالقاسمی، م. (۱۳۷۴). *شعر در ایران پیش از اسلام*. تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.
- اسماعیل‌پور، ا. (۱۳۸۶). *سرودهای روشنایی*. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و نشر اسطوره.
- بندهش، فرنیغ دادگی. (۱۳۶۹). گزارنده م. بهار، تهران: توس.
- داد، س. (۱۳۸۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی (واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپائی، تطبیقی و توضیحی)*. تهران: مروارید.
- منصوری، س. (۱۳۷۸). *صنایع و فنون ادبی و آرایشی هنری در اوستا*. تهران: فروهر.
- مولایی، چ. (۱۳۸۱). *مفعول مطلق در زبان فارسی (تحقیق در حاشیه دستور تاریخی)*. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۴۵ (۱۸۵). ۹۵-۱۰۲. SID. <https://sid.ir/paper/25919/fa>
- مولایی، چ. (۱۳۹۲). *آبان بشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی‌سور اناهید)*. تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- میرفخرایی، م. (۱۳۸۲). *بررسی هفت‌ها*. تهران: فروهر.
- همایی، ج. (۱۳۸۹). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: نشر هما.

Abrams, M.H. (2009). *A Glossary of literary terms*. Boston: Geoffrey Galt Harpham.

Boyce, M. (1975). *A reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*. Acta Iranica 9. Tehran: Tehran-liege.

- Durkin-Meisterernst, D., & Morano, E. (2010). *Mani's psalm. Middle Persian, Parthian and Sogdian texts in the Turfan collection*. Turnhout: Brepols.
- Gershevich, I. (1967). *The Avestan hymn to Mithra*. Cambridge: Cambridge university press.
- Gonda, J. (1949). *Remarks on similes in Sanskrit literature*. Leiden: E.J.Brill.
- Gonda, J. (1959). *Stylistic repetition in the Veda*. Amsterdam: N.V. Noord.Hollandsche uitgevers maatschappij.
- Humbach, H. (1991). *The Gāthās of the Zoroasterian and the other old Avestan texts*. Heidelberg: Carl Winter. Universitätsverlag.
- Pakzad, F. (2005). *Bundahišn, Zoroastrische kosmogonie und kosmologie*. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopaedia.
- Sadovski, V. (2009). Structure and contents of lists and catalogues in Indo-Iranian tradition of Poetry (speech and performance in Veda and Avesta). In J. S.Klein and K. Yoshida (Eds.). *Indic Across the Millennia: From the Rigveda to Modern Indo-Aryan: Proceedings of the Linguistic Section, 14th World Sanskrit Conference, Kyoto, Japan, September 1st – 5th* (pp. 153-192). Bremen: Hempen.
- Watkins, C. (1995). *How to kill a dragon: aspects of Indo-European poetics*. Oxford: Oxford University press.
- West, M.L. (2007). *Indo-European poetry and Myth*. Oxford: Oxford university press.

Investigating the evolutions of jenās-e-eshteqāq in Manichaean Western Middle Iranian texts and its history in Indo-Iranian and ancient Iranian literature

Hossein Mostafavi Kashani*

Abstract

The use of jenās-e-eshteqāq in Vedic texts, ancient Iranian texts, and Middle Western Iranian texts is one of the literary devises. jenās-e-eshteqāq refers to two or more words with the same root. jenās-e-shebh-e-eshteqāq refers to two or more words that seem to have the same root because they have letters in common, while they do not have the same root. Different types of jenās-e-eshteqāq in ancient and middle Iranian texts can be classified according to the construction method. Using a single word with two different prefixes, using a single word once with a prefix and once without a prefix, using two words of the same root with two different prefixes, using two words of the same root once with a prefix and once without a prefix, and also using words with two parts together with a word that is co-rooted with one of those parts is one of these types. Other types of jenās-e-eshteqāq are also used in these texts. jenās-e-shebh-e-eshteqāq is also used in these texts. In cases where jenās-e-shebh-e-eshteqāq are used in these texts, the author or poet may have imagined that the words he used are really co-rooted and he used jenās-e-shebh-e-eshteqāq in his opinion. jenās-e-eshteqāq and jenās-e-shebh-e-eshteqāq have continued and been sequenced in ancient, middle, and modern Iranian literature (farsi dari).

Keywords: Ancient Iranian literature, jenās, jenās-e-eshteqāq, , Middle Iranian literature.

* PhD. in Ancient Culture and Languages of Iran, Tehran University, Tehran, Iran.
hmk1368@gmail.com